

دوفصلنامه علمی- پژوهشی تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء(س)
سال بیست و چهارم، دوره جدید، شماره ۱۴، پیاپی ۹۹، پاییز و زمستان ۱۳۹۳

آشفتگی در مفهوم «متن تاریخ‌نگارانه» و نقش «حیث التفاتی» در ایضاح این مفهوم

امیر آغایلی^۱

ابوالحسن فیاض انوش^۲

مصطفی پیرمردیان^۳

تاریخ دریافت: ۹۴/۳/۱۷

تاریخ پذیرش: ۹۵/۳/۴

چکیده

در حال حاضر، وجودنداشتن تصویری روشن از مفهوم «متن تاریخ‌نگارانه»، نظریه‌پردازی و مفهوم‌سازی در حوزه مطالعات نظری رشته تاریخ را دشوار کرده و این معضل، تبعاً پژوهشگران حوزه تاریخ‌نگاری را نیز در تشخیص دادن و بررسی کردن مصداق‌های متون تاریخ‌نگارانه، دچار مشکل و تشتت کرده است.

برای حل این مسئله، مؤلفه‌ای از متون تاریخ‌نگارانه، لازم است تا با تکیه بر آن به عنوان عنصری بنیادین بتوان به مفهوم «متن تاریخ‌نگارانه» وضوح

۱. دانشجوی دکتری تاریخ محلی، دانشگاه اصفهان؛ a.aghayali@ltr.ui.ac.ir

۲. دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه اصفهان؛ fayyaz@ltr.ui.ac.ir

۳. استادیار گروه تاریخ، دانشگاه اصفهان؛ m.pirmoradian@ltr.ui.ac.ir

بخشید و با کمک آن، تشخیص دادن مصداق‌ها را به صورتی ضابطه‌مند در آورد؛ بدین منظور، در پژوهش حاضر، فرض بر آن است که گونه‌هایی از آثار مکتوب هستند که برسر اطلاق عنوان «متن تاریخ‌نگارانه» به آنان اجماعی نامصرح وجود دارد. این آثار، «متون الگو» نامیده شده‌اند و سپس کیفیت معیار حیث‌التفاتی در این متون، عنصر بنیادین موردنیاز و ملاک بررسی ماهیت منابع تلقی شده است. برخی مقتضیات تاریخی و همچنین آموزه‌های فلسفه علم، به کارگیری معیار حیث‌التفاتی در این نقش را توجیه می‌کنند. حیث‌التفاتی و کیفیت این معیار (مؤلفه) در متون الگو بدین گونه است که حیث‌التفاتی، متناظر با ذهنیت محقق درباره مسئله و چگونگی معرفت‌بخشی بدان تلقی شده و مسئله مورخ نیز کشف چگونگی وقوع یک رویداد و پاسخ این مسئله، در بازنمایی رخداد، در قالب روایتی تاریخی تلقی شده است. کیفیت حیث‌التفاتی در متونی همچون تراجم، معاجم، تواریخ محلی دینی (فرهنگنامه‌های زندگینامه‌ای)، برخی گونه‌های طبقات، اموال و خراج، متفاوت از متون تاریخ‌نگارانه و در نتیجه، هویت این آثار، ناهمسان با متون تاریخ‌نگارانه ارزیابی شده است.

این تحقیق در زمره پژوهش‌های حوزه فلسفه انتقادی (تحلیلی) تاریخ قرار دارد و مبتنی بر منابع کتابخانه‌ای است.

واژه‌های کلیدی: متن تاریخ‌نگارانه، حیث‌التفاتی، متون الگو.

۱. بیان مسئله

این نوشته درصدد تبیین نقش حیث‌التفاتی در ایضاح مفهوم «متن تاریخ‌نگارانه» و تشخیص برخی مصداق آن است. بدو به مسئله عدم توجه به روشن ساختن مفهوم متن تاریخ‌نگارانه و هرج و مرج در برشمردن مصداق آن اشاره و به ارائه نمونه‌هایی از این بی‌توجهی‌ها مبادرت خواهد شد؛ سپس به اهمیت ایضاح این مفهوم، اشاره و در انتهای این قسمت، یعنی

«بیان مسئله»، به مفهوم «حیث التفاتی» و نقش آن در ایضاح مفهوم «متن تاریخ‌نگارانه» پرداخته خواهد شد.

در تعدادی از آثاری که به بررسی تاریخ‌نگاری اسلامی - ایرانی پرداخته‌اند، گونه‌هایی از ادبیات نوشتاری را متن تاریخ‌نگارانه تلقی کرده‌اند که در پذیرش تلقی آنان تردید وجود دارد. آثاری که ممکن است بنا بر اقتضای موضوع یک پژوهش، حاوی داده‌های یگانه‌ای نیز باشند؛ اما از متون تاریخ‌نگارانه متمایز هستند. به نظر می‌رسد عدم توجه به این تمایز، برخی از آثاری را که به تاریخ تاریخ‌نگاری اسلامی پرداخته‌اند، دچار آشفتگی نموده است؛ به‌عنوان نمونه، در یکی از این آثار، بدون اعمال هرگونه تفکیک و تمایز، ذیل عنوان «انواع تاریخ‌نگاری اسلامی» از کتب فرق و مذاهب، مانند *ملل و نحل* شهرستانی و *فرق الشیعه* نوبختی یا کتب انساب مانند *جمهره النسب کلبی* یا فرهنگنامه‌های تاریخی همچون *وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان* ابن خلکان نام برده شده است (سجادی و عالم‌زاده، ۱۳۷۵: ۱/ ۱۰۹، ۱۳۳، ۱۴۳ و ۱۴۶). در اثری دیگر، وقتی از شعبه‌های تاریخ، سخن گفته می‌شود، در کنار سیره و مغازی، از *رحله‌نگاری و وفدنگاری*، سفرنامه‌ها، کتب ایام انواء، *حسبه*، و *مسالک و ممالک* نیز نام برده می‌شود (ر.ک: آئینه‌وند، ۱۳۷۷: ۱/ ۹-۱۱). احتمالاً برخی مخاطبان در مواجهه با این گونه دسته‌بندی‌ها، اگر نه با تمامی مصادیق برشمرده، بلکه حداقل با ارزیابی برخی از آن‌ها به‌عنوان متون تاریخ‌نگارانه، هم عقیده نخواهند بود؛ بنابراین، نبودن تصویری روشن و نسبتاً مشترک از مفهوم «متن تاریخ‌نگارانه» و تمایز آناز متون غیرتاریخ‌نگارانه و یا بی‌اهمیت ارزیابی کردن این تمایز، محتمل است. مشکل تشخیص مصادیق متون تاریخ‌نگارانه، منحصر به تاریخ‌نگاری قرون اولیه اسلامی نیست؛ بلکه هر محقق‌ی که در حوزه نقد و یا بررسی تاریخ‌نگاری یک دوره تاریخی به پژوهش می‌پردازد، با آثاری مواجه خواهد شد که تشخیص ماهیت آن‌ها و تعیین اینکه آیا مصادیقی از متون تاریخ‌نگارانه هستند یا خیر، برای وی مسئله‌ساز خواهد شد (آرام، ۱۳۸۶: ۱/ ۳۶).

بر اساس گزاره‌های فوق، یکی از ضروریات پرداختن به مسئله این پژوهش، رفع ابهام در تشخیص مصادیق متون تاریخ‌نگارانه به‌عنوان یکی از معضلات پژوهش در حوزه تاریخ تاریخ‌نگاری است. ابهام در تشخیص مصادیق متون تاریخ‌نگارانه، افزون‌بر اینکه پژوهش

در حوزه تاریخ‌نگاری را دچار مشکل می‌کند، برای نظریه‌پردازی و مفهوم‌سازی در حوزه تاریخ و تاریخ‌نگاری نیز ایجاد اشکال می‌نماید. تشتت و اختلاف نظر در حوزه تشخیص مصادیق متن تاریخ‌نگارانه، روی دیگر این واقعیت است که مفاهیم و تعاریف نیز در این حوزه، دچار ابهام هستند؛ بدین دلیل که قلمرو مصادیق و مفاهیم، دارای رابطه‌ای دوسویه و متناظر با یکدیگر می‌باشند؛ به همین دلیل است که حتی کالینگوود نیز برای ارائه مفهومی از تاریخ و تاریخ‌نگاری، به ارائه معیارهایی برای تشخیص و تعریف متون تاریخ‌نگارانه می‌پردازد (کالینگوود، ۱۳۸۵: ۱/ ۱۸-۲۰). در اهمیت کیفیت تلقی از مصادیق تاریخ‌نگاری، همین بس که چنانچه گونه‌هایی همچون طبقات، انساب، ملل و نحل، مزارات، رحله و معاجم شعرا به مثابه متون تاریخ‌نگارانه در نظر گرفته شوند، در مفهوم تعریفی که از تاریخ‌نگاری ارائه خواهد شد، ایجاد تمایز می‌کند. از دیگر سوی، این مشکل باعث شده است تشخیص مصادیق متون دیگر شاخه‌های تاریخ‌نگاری نیز خالی از شبهه و ایراد نباشد؛ مثلاً برخی از پژوهشگران، کتب سفرنامه یا مزارات یا حتی معاجمی را که به معرفی شعرای یک منطقه اختصاص داشته‌اند هم متون تاریخ‌نگاری محلی تلقی کرده‌اند (ر.ک: قنوات، ۱۳۸۷: ۱/ ۲۸-۳۰؛ زینلی، ۱۳۹۱: ۱/ ۱۰؛ خیراندیش، ۱۳۸۰: ۳ و ۷).

برای پاسخ‌دادن به معضلات فوق، چه باید کرد؟ تبیین معنای یک مفهوم، امری دشوار است. چنانچه با هدف ایضاح یک مفهوم، صرفاً از راهکارهایی همچون تعریف یا تعریف بالاشاره^۱ استفاده شود، دسترسی بدین هدف، ناممکن خواهد شد. صرف نظر از اینکه به طور کلی و بنابر دلایل منطقی^۲، تعریف را نمی‌توان تنها رویه معنابخش به مفاهیم، در نظر گرفت، تعریف مفهوم متن تاریخ‌نگارانه، نیازمند مفاهیم دیگری است که خود، مفهوم معلوم و مشخصی داشته باشند؛ حال آنکه در اکثر تعاریف از اصطلاحاتی همچون «رخداد» و «وقایع تاریخی» کمک گرفته شده است که خود نیازمند تعریف و ایضاح مفهوم هستند. در پاسخ به مسئله اصلی مقاله و در گام نخست، معیار (مؤلفه) ای انتخاب و تعریف می‌شود؛ سپس تلاش خواهد شد تا به گونه‌ای دیالکتیک به سوی پاسخ‌گویی بدین مسئله

گام برداریم؛ بدین شکل که با تکیه بر برخی مصادیق و کشف کیفیت این معیار (مؤلفه) در آن‌ها، به تصور و مفهومی از متن تاریخ‌نگارانه دست یابیم و با کمک معیارها و مؤلفه‌های این تصور و مفهوم، برخی مصادیق مورد مناقشه را بررسی کنیم.

منطق‌گزینش معیار (مؤلفه) حیث‌التفاتی، منوط به مبانی مختلفی است. بنابر دلایل تاریخی، معیار موضوع برای تشخیص هویت آثار، نابسنده است و در نظر گرفتن معیار حیث‌التفاتی، یک ضرورت تلقی می‌شود. فارغ از این عقبه تحول و تغییر تاریخی در تاریخ‌نگاری اسلامی، امروزه به کارگیری معیار حیث‌التفاتی به عنوان معیار تمایز حوزه‌های متداخل و هم‌پوشان معرفتی، از توجیه معرفت‌شناختی پدیدارشناسانه نیز برخوردار است. پس از توضیح نحوه گزینش معیار مزبور و به طور موجز، منظور از مفهوم حیث‌التفاتی در این مقاله را می‌توان این گونه توضیح داد: پرسش‌ها و مجهولاتی که در ذهن مورخ وجود دارد و تصویری که از سازوکار پاسخ‌گویی و معرفت‌جویی به این مجهولات در ذهن وی نقش بسته است؛ به عبارت دیگر، تصور محقق از حقیقت و معرفت و رابطه این دو را می‌توان به عنوان حیث‌التفاتی وی در نظر گرفت.

با استفاده از توضیحات ارائه شده، مسئله اصلی مقاله، این گونه صورت‌بندی می‌شود: نمایش ابهام در مفهوم متن تاریخ‌نگارانه و به کارگیری حیث‌التفاتی برای وضوح‌بخشیدن به این مفهوم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رساله علمی علوم انسانی

۲. پیشینه تحقیق

ظاهراً مسئله ایضاح مفهوم متن تاریخ‌نگارانه و تمایز آن از متون غیر تاریخ‌نگارانه، تا پیش از دوره معاصر موضوعیت نداشته است. در اواخر قرون چهاردهم و پانزدهم میلادی، در حوزه تمدن اسلامی، برخی از متألهین و محدثین همچون ایجی، کافجی و سخاوی به تعریفی تجربیدی از تاریخ و تاریخ‌نگاری نیاز پیدا کردند (روزنتال، ۱۳۶۵: ۲۶/۱)؛ اما تعاریف گوناگون آنان از منظر علوم دینی ارائه شده است و آن‌ها با رویکرد علم حدیث، درصدد پاسخ‌گویی به مسائل معرفت‌شناختی و روش‌شناختی تاریخ برآمدند. در دوران معاصر نیز

مسئله این پژوهش، مورد توجه جدی محققین نبوده و بدین ترتیب، این موضوع از ادبیات تحقیقی غنی، بهره‌مند نیست.

تنها معدودی از محققین بدین مسئله اشاره کرده و تعداد کمتری پاسخ‌گویی بدان را وجهه همت خویش قرار داده‌اند و هیچ‌یک در راه تبیین این مفهوم از مقولاتی همانند حیث‌التفاتی بهره‌نگرفته‌اند.

رایسنون از معدود پژوهشگران حوزه تاریخ‌نگاری اسلامی است که خود را با مسئله ابهام در مفهوم و مصادیق متون تاریخ‌نگارانه رودررو دیده و صفحات قابل توجهی از کتاب خویش را به بیان و حل این مسئله اختصاص داده است؛ با وجود این، ایرادی بدین شرح نیز به رویکرد رایسنون، وارد است که وی به شکلی منظم و سامانمند با این مسئله مواجه نشده و همین موضوع، موجب شده است در مقاطعی از پاسخ‌گویی به مسئله، دچار مشکل شود. وی در راستای روشن شدن مسئله و پاسخ‌دادن بدان، به سنخ‌شناسی پرداخته و مصادیق گونه‌هایی را که به عنوان متون تاریخ‌نگارانه تشخیص داده، بر شمرده است؛ اما او نیز همچون اغلب محققانی که به سنخ‌شناسی متون تاریخ‌نگارانه پرداخته‌اند، از مفاهیم و معیارهایی مبهم استفاده کرده است؛ مثلاً در توجیه اینکه چرا گونه‌هایی همچون انساب^۱ را گونه‌ای از متون تاریخ‌نگارانه محسوب نکرده، تلویحاً به سه دلیل اشاره نموده است (رایسنون، ۱۳۹۲: ۱۱۸): دلیل نخست، اینکه گونه‌هایی را که به زعم وی از مصادیق متون تاریخ‌نگارانه هستند، واجد تاریخ مشترکی دانسته و تلقی وی این است که گونه‌ای همچون انساب از این پیشینه مشترک، محروم بوده است؛ دومین دلیل وی این بوده که در سنت اسلامی، مؤلفان این آثار را مورخ نشمده‌اند؛ دلیل سومی که او در سراسر کتاب نیز بارها بدان متوسل شده، این بوده که سبک سامان‌دهی روایات در آثار وی همچون انساب، گاه‌نگاری را در درجه دوم قرار داده است. درباره دلیل اول یا همان اتکا بر تاریخچه مشترک، این مسئله وجود دارد که در وهله نخست، رایسنون باید خوانش خود از این گذشته مشترک مورد ادعا را ارائه می‌کرد و ثانیاً توضیح می‌داد که چرا واجد یا فاقد پیشینه

۱. در این قسمت از مقاله، موضوع بحث، احتساب یا عدم احتساب انساب نبوده؛ بلکه مناقشه بر سر روش و ضابطه‌های روشن این احتساب یا عدم احتساب است.

مشترک بودن به معنای هم‌سنخ بودن متون نیز هست. دلیل دوم وی که می‌توان آن را یکی از نقاط تناقض آمیز عملکرد رابینسون تلقی کرد، رویکرد او به پذیرش یا رد تلقی پیشینیان از مفهوم و مصادیق تاریخ‌نگاری است؛ در حالی که در جایی از کتاب، صریحاً اشاره می‌کند: «به جریان انداختن دوباره مقوله‌بندی‌های اصلی... نمی‌تواند ما را به سوی معنایی واحد و معتبر از متون تاریخی یا گونه‌های تاریخ‌نگاری راهنمایی کنند» (همان: ۱۲۲)؛ اما هم در سنخ‌شناسی خود و تعلیل چرایی عدم احتساب برخی گونه‌ها به عنوان متون تاریخ‌نگارانه و هم در جایی که به ارائه تعریف تاریخ‌نگاری و اصطلاح‌شناسی آن پرداخته، مشابهت‌انگاره‌های قدما با فرضیه‌های خودش را یکی از دلایل درستی تلقی خود به‌شمار آورده است (همان: ۱۱۷ و ۱۲۱). دلیل سومی که رابینسون بر آن تأکید ورزیده، برخوردار نبودن آثاری همچون انساب از توالی یا نظم زمانی بوده است؛ افزون‌بر این، رابینسون عنصر توالی زمانی را به عنوان معیار تعیین‌کننده هویت متون تاریخ‌نگارانه به کار گرفته و ماهیت خیلی از گونه‌ها را تنها با استفاده از همین معیار ارزیابی کرده است (همان: ۱۳۵)؛ اما مشکل، این است که وی دایره مفهومی این اصطلاح «توالی زمانی» را به صراحت مشخص نکرده است (همان: ۵۴ و ۵۵)؛ به‌ویژه اینکه عبارت «توالی زمانی ضمنی یا تلویحی» که توسط وی در مقابل «توالی زمانی تصریحی و آشکار» به کار می‌رود، بسیار تفسیرپذیر است. رابینسون در پاسخ‌گویی به این گونه مسائل بی‌توجهی کرده و با کمک عنصر توالی زمانی و به گونه‌ای نهان‌روشانه به روشن کردن پاسخ برخی از مسائل بفرنج همچون تعریف هویت تاریخ‌نگاری، مورخ، گونه/خبر و همچنین نفی ریشه گرفتن تاریخ‌نگاری اسلامی از قرآن و سنت ایام‌العرب پرداخته است (همان: ۳۶، ۹۸، ۹۹، ۱۱۹ و ۱۲۰). می‌توان به یک نمونه دیگر از مشکلات رویکرد گنگ و غیرشفاف رابینسون بدین شرح اشاره کرد که وی گاه متنی را صرفاً بدین دلیل که ممکن است برای پژوهش‌های تاریخی، حاوی اطلاعاتی مفید باشد، متن تاریخ‌نگارانه تلقی کرده است؛ حال آنکه حتی خودش نیز در جای دیگری از تألیف خویش این رویه را نادرست دانسته است (همان: ۱۱۸). به‌طور کلی، به نظر می‌رسد که در برداشتن اطلاعات مفید برای پژوهش تاریخی، ملاک قابل اعتمادی برای ارزیابی متون نباشد؛ زیرا بر حسب موضوع پژوهش تاریخی،

طیف گسترده و متنوعی از متون، از قرآن کریم تا کتب فقهی و حدیثی می‌توانند واجد اطلاعات تاریخی مهمی باشند؛ مثلاً چنانچه یکی از مضامین تاریخ اجتماعی، موضوع پژوهش باشد، بسیاری از آثار تفسیری، فقهی و حدیثی، حاوی انبوهی از اطلاعات تاریخی اجتماعی هستند (موسی‌پور و نورایی، ۱۳۹۱: ۱۴/۱)؛ بدین ترتیب باید در صحت این انگاره تردید کرد که به‌اعتبار وجود اطلاعاتی خاص بتوان متنی را تاریخ‌نگارانه شمرد.

روزنتال نیز از معدود محققانی است که در رویارویی با طیف گسترده منابع مکتوب اسلامی در قرون اولیه هجری قمری، خود را با مشکل تشخیص مصادیق متون تاریخ‌نگارانه، مواجه دیده است (روزنتال، ۱۳۶۵: ۲۸/۱). وی در جایگاه پاسخ‌گویی به این مسئله قرار می‌گیرد؛ ولی پاسخ‌هایش فاقد وضوح، انسجام و همسازی با یکدیگرند. او در بحث رده‌بندی آثار ادبی به‌عنوان کتاب‌های تاریخی یا غیرتاریخی با این مسئله روبه‌رو و دچار سرگردانی می‌شود. او اشاره می‌کند که درباره کتب سرگذشتنامه یا تاریخ‌های محلی که زیر عنوان تاریخ می‌آیند و اطلاعات تاریخی مختصری به‌دست می‌دهند یا هیچ اطلاعی دربر ندارند، چه حکمی می‌توان کرد. ظاهراً نفس وجود اطلاعات تاریخی در یک متن، یکی از ملاک‌های او برای تلقی آن اثر به‌عنوان نمونه‌ای از متون تاریخ‌نگاری بوده است و از آنجا که کتب مزبور، فاقد این ویژگی بوده‌اند، وی دچار آشفستگی شده است. در سطور بالا اشاره شد که در برداشتن اطلاعات مفید برای پژوهش‌های تاریخی، ملاک مناسبی برای تعیین ماهیت متون تاریخ‌نگارانه نیست. در تعیین مصادیق نیز این آشفستگی‌ها بیشتر نمایان می‌شوند (همان: ۱۷۹/۱ و ۱۸۴).

آقاجری از معدود کسانی است که به مسئله مزبور اشاره و عدم تمایز میان منابع تاریخی^۱ با منابع تاریخ‌نگاری^۲ را یک خطای معرفت‌شناختی و روش‌شناختی ارزیابی می‌کند (حضرتی، ۱۳۸۱: ۷۸/۱). وی همچنین به ارائه تعریفی از منابع تاریخی و تاریخ‌نگاری پرداخته و رابطه‌ای از نوع عموم و خصوص مطلق را میان منابع تاریخی و منابع تاریخ‌نگاری ترسیم کرده است. او منابع تاریخی را بر دو نوع معرفتی (نوشتاری) و غیر معرفتی (غیرنوشتاری) تقسیم می‌کند و ذیل بخش منابع معرفتی (نوشتاری)، منابع

1. Historical Sources
2. Historiographical Sources

تاریخ‌نگاری را در کنار جغرافیا، فقه، ادبیات و... در یک مجموعه می‌گنجانند (همان: ۱/ ۷۸)؛ اما وارد بحث تعیین مصادیق منابع مورد مناقشه نمی‌شود؛ همچنین خلیفه ضمن انتقاد از عدم تفکیک متون تاریخ‌نگارانه از متون غیرتاریخ‌نگارانه، متونی را به‌عنوان متون تاریخ‌نگارانه در نظر می‌گیرد که «توسط مورخ و با هدف ثبت وقایع و رویدادهای تاریخی نگارش یافته باشند». وی تاریخ‌های عمومی، سلسله‌ای، محلی و نهایتاً مواردی همچون فتوح‌ها و تاریخ‌الوزراها را مصادیق متون تاریخ‌نگارانه، و شاهنامه فردوسی و سیاستنامه را مصادیقی از متون غیرتاریخ‌نگارانه قلمداد می‌کند (خلیفه، ۱۳۹۲: ۱/ ۲۰ و ۲۱). پیشتر درباره محدودیت‌های تعریف، به‌عنوان تنها راهکار تعیین مفاهیم، سخن گفته شد؛ ضمن اینکه کلیدواژه‌های «مورخ»، «واقعه»، «رویداد»، «ضبط» و «هدف»، خود نیازمند توضیح و تعریف‌اند. گاه مؤلفان آثاری غیرتاریخ‌نگارانه، صریحاً هدف خود مبنی بر نگاشتن تاریخ را بازگو کرده‌اند. دولتشاه سمرقندی در یک صفحه، سه بار بدین نکته اشاره کرده است (دولتشاه سمرقندی، ۱۳۸۲: ۱۳).

کالینگوود «مفهوم کلی تاریخ» را در چهار ویژگی اصلی خلاصه و تصریح کرده است که این مفهوم، مربوط به دوران جدید است. وی از این چهار معیار به‌مثابه ابزار سنجش ماهیت متون تاریخ‌نگارانه بهره گرفته است؛ مثلاً برای بررسی ماهیت کتیبه‌های باستانی بین‌النهرین و براساس چهار ویژگی مذکور می‌نویسد: «از دیدگاه نگارنده، این [کتیبه‌های سومری]، چیزی نیست که ما متن تاریخی بخوانیم» (کالینگوود، ۱۳۸۵: ۱۸-۲۰)؛ اما به‌دلیل مسئله، رویکرد و گستره زمانی - مکانی متفاوت پژوهش کالینگوود، از معیارهای وی برای پاسخ‌گویی به مسئله این مقاله، چندان نمی‌توان بهره برد. مسئله و مجهول اصلی کالینگوود، ایضاً مفهوم «متن تاریخی» نیست؛ بلکه برشمردن معیارهای چهارگانه مزبور، یکی از مقدماتی است که وی را در محقق‌ساختن هدف اصلی‌اش یاری می‌دهد. کالینگوود در قالب یک اثر سترگ، با ارائه خوانشی از مفهوم، موضوع و روش‌شناسی تاریخ، بر آن است که معرفت تاریخی را به شاخه‌ای مستقل از دیگر گونه‌های معرفت بدل سازد (استفورد، ۱۳۸۷: ۲۷-۳۰)؛ بنابراین با هدفی که کالینگوود در تعقیب آن است، برای وی اهمیتی ندارد که با اِعمال معیارهای او، در تمام تاریخ‌نگاری باستانی یونانی - رومی، تنها

نمونه‌هایی انگشت‌شمار از آثار هرودوت، تاسیتوس و تاحدی پلیم و لیوی به‌عنوان مصادیق متون تاریخ‌نگارانه باقی می‌ماند. افزون‌بر مشکل مذکور، بازه‌ زمانی پژوهش کالینگوود نیز به‌فراخور مسئله، بسیار فراخ است. وی در مواجهه با کتیبه‌های سومری و متون مشابه که معطوف به اعمال خدایان هستند، مربوط‌بودن متون به افعال آدمی را به‌عنوان یکی از ویژگی‌های تاریخ‌نگاری تعریف می‌کند؛ حال آنکه در بازه‌ زمانی این مقاله، چه متون تاریخ‌نگارانه و چه متونی که غیرتاریخ‌نگارانه ارزیابی شده‌اند، مربوط به افعال آدمی هستند و لذا به‌کارگیری چنین معیاری در این مقاله، توجیه‌ناپذیر خواهد بود (کالینگوود، ۱۳۸۵: ۲۷-۵۶).

استنفورد نیز با توجه به اقتضای موضوع و زمینه‌ اثر خویش، به‌شکلی گذرا و ضمنی با بررسی پیشینه‌ تاریخ‌نگاری غربی، به مسئله‌ تمایز متون تاریخ‌نگارانه از متون مشابه پرداخته است. وی سال‌شمار^۱ها و گاه‌شمار^۲ها را به‌عنوان آثاری برمی‌شمارد که «هرچند رویدادها را در قالب زمان تنظیم می‌کنند، به‌معنای واقعی کلمه، آثار تاریخی به‌شمار نمی‌آیند». وی به‌دلیل فقدان آغاز و پایان، موضوع محوری و توالی‌های پایدار و همچنین وجود شکاف‌های زمانی در بافت روایت، سال‌شمارها را متون تاریخ‌نگارانه محسوب نمی‌کند. او همچنین گاه‌شمارها را نیز علی‌رغم تهی‌بودن از کاستی‌های فوق و به‌دلیل آنچه آن را فقدان معنا می‌نامد، متن تاریخ‌نگارانه بر نمی‌شمارد. معیارهای استنفورد نیز با توجه به بافت و جنس متفاوت اثر او، در این مقاله، قابل استفاده نیست (استنفورد، ۱۳۸۷: ۳۵۵-۳۵۷).

هامفریز نیز با رویکرد خاص خود بدین مسئله پرداخته است؛ بدین شرح که ابتدا به طبقه‌بندی منابع^۳ مبادرت کرده و دربرداشتن داده‌ها را ملاک قرار داده است. وی هدف خود را ایجاد یک چهارچوبه‌ کلی که دربردارنده‌ تمامی مواد و داده‌ها باشد، قلمداد کرده است؛ بنابراین، صریحاً وضوح و انعطاف سنخ‌شناسی را موردنظر قرار داده و از پیچیدگی‌های تئوریک، روی‌گردان شده است. هامفریز منابع را براساس خصایص ظاهری آن‌ها دسته‌بندی کرده است؛ لذا تمامی آثار مکتوبی را که برای مخاطبان عمومی و نه برای

1. Annals
2. Chronicles
3. Source

استفاده مستقیم در نظام اداری و بازرگانی تولید شده‌اند، تحت عنوان «روایت و متون ادبی»^۱ گنجانیده و گستره‌ای از آثار، از شعر و جنگ ادبی تا فرهنگنامه‌ها و گاه‌نگاری‌ها را مورد نظر قرار داده است (Humphreys, 1991: 25).

۳. متون الگو و منطق گزینش معیار (مؤلفه) حیث التفاتی

در این مقاله، گونه‌های تاریخ‌نگاری عمومی، سلسله‌ای، تک‌نگاری^۲ و تاریخ‌های محلی دنیوی^۳، فصل مشترک تلقی دیروزین و امروزین از متن تاریخ‌نگارانه بوده و درخصوص برشمردن آن‌ها در زمره متون تاریخ‌نگارانه، وفاقی نامصرح وجود دارد.^۴

یکی از دلایلی که براساس آن، گونه‌های مذکور به عنوان متون الگو برگزیده شدند، این است که متون مذکور طی چند قرن به صورت مستمر به عنوان گونه‌های تاریخ‌نگاری به حیات خود ادامه داده و دچار حذف یا استحاله در گونه‌های دیگر نشده و چه بسا حاصل تطور و تکامل برخی از دیگر گونه‌ها بودند و می‌توان بر آن‌ها به مثابه یک سنت پایدار تاریخ‌نگاری تکیه و تمرکز کرد؛ همانند حوزه حدیث، در گستره تاریخ نیز آثار حجیم و جامع، از حجم و اعتبار آثار و گونه‌های قبلی کاست. در طول دو تا سه قرن نخست هجری، دیگر عصر تک‌نگاری‌های نسبتاً فشرده و تک‌موضوعی سپری و تاریخ‌نگاری وارد عصر کتاب‌های مفصل و چندموضوعی یا به عبارتی، وارد عصر جامع‌نگاری^۵ شد و آثار رده، مقتل‌های تک‌موضوعی، مناقب و تک‌نگاری فتوحات جذب آثار جامعی همچون تاریخ طبری شدند (رایبسون، ۱۳۹۲: ۸۰، ۸۲، ۹۰ و ۹۱؛ واقدی، بی تا: ۱/ ۱۸-۲۳؛ سزگین، ۱۳۸۰: ۳۷۲، ۳۹۷، ۴۰۰ و ۴۱۰؛ ابن ندیم، ۱۳۴۶: ۱۵۱-۱۷۰)؛ بنابراین، علاوه بر عدم مناقشه برسر

1. Narrative and Literary Texts

۲. کتبی که به وقایع دوران تنها یک پادشاه اختصاص دارند؛ همانند *ظفرنامه شامی و ذرّه نادره*.
۳. روزنتال تاریخ‌های محلی حوزه تمدن اسلامی را بر دو گونه دینی و دنیوی تقسیم می‌کند (روزنتال، ۱۳۶۵: ۱/ ۱۷۳ و ۱۹۰). *تاریخ سیستان و تاریخ بخارا* نمونه‌هایی از تواریخ محلی دنیوی هستند.
۴. رایبسون و هامفریز نیز به ارائه سنخ‌شناسی متون تاریخ‌نگارانه اسلامی پرداخته‌اند (رایبسون، ۱۳۸۹: ۱۱۵؛ Humphreys, 1991: 130 and 131).
۵. رایبسون، ۱۳۸۹: ۷۷.

ماهیت کتب تاریخ‌نگاری عمومی، تک‌نگاری، سلسله‌ای و محلی دنیوی، دوام و استمرار آن‌ها در پارادایم تاریخ‌نگاری نیز پشتوانه‌گزینش آن‌هاست.

درضمن، آن‌گونه که پیشتر گفتیم، مصادیقی که فصل مشترک تلقی دیروزین و امروزین از متن تاریخ‌نگارانه هستند، به‌عنوان متون الگو مورد نظر قرار می‌گیرند. دلیل مبادرت بدین امر، آن است که نمی‌توان تمام کتبی را که در قرون گذشته و توسط قدما مصادیق تاریخ‌نگاری تلقی می‌شده‌اند، امروزه نیز مصداق تاریخ‌نگاری تلقی کرد. برخی از گونه‌هایی را که بعضی از قدما به‌عنوان شعبات تاریخ و علم‌الخبار پذیرفته بودند، امروزه نمی‌توان گونه یا شاخه‌ای از تاریخ‌نگاری تصور نمود (ر.ک: روزنتال، ۱۳۶۸: ۱۹/۲). عناوین کتبی که به‌عنوان آثار تاریخ‌نگارانه به آن‌ها اشاره شده نیز بیانگر این است که نمی‌توان تلقی قدما از تاریخ‌نگاری را کاملاً پذیرفت (ر.ک: آئینه‌وند، ۱۳۷۷: ۱/۲۴۴-۲۴۶؛ ابن‌ندیم، ۱۳۴۶: ۲۲۰). در کتب حوزه‌فهرست‌نویسی و طبقه‌بندی علوم نیز درباره‌ی جایگاه و حدود و ثغور تاریخ، سردرگمی و اختلاط به چشم می‌خورد!

برای روشن ساختن چرایی به کارگیری معیار حیث التفاتی باید به مقطع زمانی ابتدایی تاریخ تاریخ‌نگاری اسلامی نیز رجوع کرد. این دوران (دو تا سه قرن نخست هجری) را می‌توان دوران گذار یا به‌تعبیر خالدی، دوران نهفتگی^۲ نامید (Khalidi, 1994: 28؛ شولر، ۱۳۹۳: ۳۳). در این دوران گذار، حدیث با تسلط بر تاریخ‌نگاری، الهام‌بخش نخستین ریخت و روش‌های تاریخ‌نگاری بوده است (شولر، ۱۳۹۳: ۴۹، ۱۰۸-۱۱۵، ۱۱۷-۱۷۹؛ Khalidi, 1994: 17, 18, 81). در این دوران گذار، نشانه‌های زیادی وجود دارد که بیانگر تردید درباره‌ی اصالت و تشخیص تاریخ‌نگاری است؛ اما کم‌کم در طول سده‌ها این نشانه‌های وابستگی به حدیث، زایل شدند و تاریخ‌نگاری به استقلال نسبی دست یافت (Khalidi, 1994: 4؛ راینسون، ۱۳۹۲: ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۲ و ۱۹۰؛ Humphreys, 1991: 130). پدید آمدن اختلاط موضوعی در میان آثار معطوف به گذشته، محصول همین دوران گذار است و یکی از دلایل دخیل کردن معیار حیث التفاتی نیز همین اختلاط

۱. به‌عنوان نمونه ر.ک: ابن‌ندیم، ۱۳۴۶: ۴، ۱۹۳، ۲۰۱ و ۲۵۶؛ فخر رازی، ۱۳۴۶: فهرست ابتدایی؛ خوارزمی، ۱۳۴۷:

۱۰۰-۱۴۰؛ حاجی خلیفه، ۱۳۶۰-۱۳۶۲: ۱۷۸، ۱۹۹ و ۲۷۱؛ تهانوی، ۱۹۶۷: ۵۶-۵۹، ۴۱۲ و ۴۱۳.

موضوعی بود؛ زیرا برای تشخیص و تمایز این گونه متون، به کارگیری معیارهایی همچون موضوع، بسنده نخواهد بود.

فارغ از مباحث تاریخی مذکور نیز انتخاب معیار حیث التفاتی، موجه است. امروزه به دلیل نزدیکی و تداخل موضوعات در برخی از رشته‌های نزدیک به هم و پدید آمدن مباحث میان‌رشته‌ای، پذیرش حیث التفاتی به عنوان معیار تمایز این گونه رشته‌های علمی صورت گرفته است (حضرتی، ۱۳۸۱: ۱/ ۶۳ و ۶۶).

۴. حیث التفاتی^۱

یکی از مفاهیم کلیدی در حوزه پدیدارشناسی^۲، حیث التفاتی یا قصدمندی است. حیث التفاتی یا قصدمندی بدین معناست که همه فعالیت‌های انسان که معطوف به شناخت و تجربه امور می‌باشد، التفاتی (قصدمند) هستند. آگاهی‌ها، همه متوجه عین‌ها یا متعلق‌های شناسایی^۳ خاصی هستند. آدمی اگر تخیل می‌ورزد، خیال وی یک عین خیالی همچون سیم‌خ یا دیو را حاضر می‌سازد. وقتی در حال یادآوری است، یک عین مربوط به زمان گذشته را به خاطر می‌آورد. در تفکر دکارتی، آگاهی، یک کنش واحد و یکنواخت تلقی می‌شد. برخلاف این تلقی، در پدیدارشناسی، انواع متفاوتی از التفات وجود دارد که با انواع گوناگونی از اشیا متلازم‌اند؛ مثلاً وقتی شیء مادی معمولی نگریده می‌شود، التفات‌های تصویری و وقتی یک عکس یا نقاشی را می‌بیند، التفات تصویری مبذول می‌شود و باید حیث التفاتی تغییر کند (سوکولوفسکی، ۱۳۸۷: ۱/ ۷۰، ۷۵ و ۷۶؛ هوسرل، ۱۳۷۲: ۸۹ و ۹۰). در واقع، ادراک و متعلق آن، دو وجود جدا از هم نیستند که بعدها میان آن‌ها رابطه‌ای برقرار شود؛ بلکه بنا بر همان تلازمی که به نحوی برای آن‌ها اساسی است، یکدیگر را متقابلاً تعریف می‌کنند. «... در خارج از این تلازم و هم‌بستگی نه ادراکی وجود دارد و نه مُدرکی» (دارتیگ، ۱۳۷۳: ۲۳؛ شاکری، ۱۳۸۹: ۱۳۰). بنا بر آنچه درباره مفهوم حیث التفاتی گفته شد، مشخص می‌شود آنچه حقیقت ادراک تاریخی را به وجود می‌آورد،

1. Intentionality
2. Phenomenology
3. Object

حرکت ذهنی - معرفتی مورخ به سوی ابژه‌های وی است. به نظر می‌رسد ماحصل حرکت مورخ به سوی ابژه‌های وی به تولید نوع خاصی از معرفت منجر شده که تجلی این معرفت به نوبه خود، متون ویژه‌ای را پدید آورده است.

با چشم‌پوشی از دیگر زوایا و جنبه‌های فلسفی مفهوم حیث‌التفاتی، در این پژوهش، مراد از اصطلاح مذکور، مفهومی است که در میان پژوهشگران ایرانی در قالب تعابیر دیگری همچون «انتظار»، «تفسیر» (حضرتی، ۱۳۸۱: ۶۳ و ۷۱) و «رویگرد» (صیامیان، ۱۳۹۳: ۷۴) نیز به کار رفته است. وجه مشترک این تعابیر، تأکید بر اولویت و سیطره این مفهوم بر دیگر عوامل و معیارهای ممیزه علوم، همچون «موضوع» و «روش» است.

به کارگیری این معیار بدان معناست که اثری متعلق به یک حوزه التفات یا تفسیر، مستقل و متفاوت از اثری است که تحت تفسیر یا التفات دانش و معرفت دیگری پدید آمده باشد؛ حتی اگر این دو اثر، دارای موضوع مشترکی باشند (حضرتی، ۱۳۸۱: ۶۳-۶۵؛ منصوربخت، ۱۳۹۲/۱۱/۳۰؛ کالینگود، ۱۳۸۵: ۱۵۷).

اکنون باید بدین پرسش پاسخ داد که کیفیت حیث‌التفاتی مورخ از چه قرار بوده است. اصلی‌ترین پرسش یا مسئله مورخ، گزارش رخداد بوده که صرف این گزارش، عبرت و تجربه (معرفت) را همراه داشته است. در واقع، در رویکرد مورخ به گذشته، صرف حصول از واقعه تاریخی به معنای حصول معرفت تاریخی هم محسوب شده و بدین ترتیب، خود حادثه تاریخی، نتیجه حادثه تاریخی را توضیح می‌داد (همان)؛ بنابراین در این شاخه معرفتی، بازنمایی رخداد، مترادف با تبیین و توجیه مسئله پژوهش بود. این گونه پنداشته می‌شد که گزارش رخداد همراه خود، عبرت و تجربه را به دنبال می‌آورد که این کلیدواژه «عبرت»، همان تلقی مورخ از معرفت بود؛ پس به طور کلی، هدف مورخان سنتی، نه آزمودن و کاویدن و تبیین، بلکه آموزش و الهام گرفتن از طریق توضیح و تمثیل بوده است (رابینسون، ۱۳۹۲: ۴۷). وظیفه مورخ، تشخیص اخبار موثق، گنجاندن آن‌ها در چیدمان و

۱. البته کانت به لحاظ زمانی، پیش از دوران کاربرد پدیدارشناسانه حیث‌التفاتی می‌زیسته است و تنها برای نشان دادن ردپایی از این مفهوم و نقش آن در ایجاد تمایز میان معارفی که حتی معطوف به یک موضوع واحد هستند، بدین گزاره‌ها اشاره شد.

ترتیبی مورد قبول، و نهایتاً رساندن معرفتی عینی و بدون دخالت مورخ از رخداد‌های گذشته بوده است (Humphreys, 1991: 74 and 181).

بعد دیگری از التفات تاریخی به ذهنیت مورخ درباره مفهوم «گذشته»، مرتبط است. در ذهن مورخ، گذشته^۱، پیوسته و یکپارچه تصور می‌شد و برمبنای همین پیوستگی، بحث تجربه و عبرت موضوعیت می‌یافت. مورخ برای تجسم بخشیدن به این التفات و ذهنیت، به سوی گزینش سلسله‌های سیاسی مستمر و بادوام به‌عنوان موضوع خود بود (طبری، ۱۳۷۵: ۳۴ و ۶۲۸).

مورخ با این پیش‌فرض که رخدادها و کنش‌های کارگزاران تاریخ، آینه مقاصد و نیت آن‌هاست و رخداد‌های تاریخی، منسجم و زنجیروار هستند، روایت صرف را برای معرفت‌جویی، ابزاری تام و تمام می‌دید؛ بنابراین، مورخ، خود را بی‌نیاز از دستگاه یا منظومه‌ای نظری مشتمل بر تعاریف و مفاهیم می‌دید. نظرات استنفورد در مقایسه نحوه التفات مورخ و پژوهشگران دیگر حوزه‌های معرفت، در رابطه با فرایند پدیدارشدن مسئله و سازوکار پاسخ‌گویی بدان، مؤید حفظ همین رویکرد، حتی در برخی نحل‌های تاریخ‌نگاری امروزی^۲ است (استنفورد، ۱۳۸۴: ۱/۳۴۸).

در ذهن مورخ، این تصور وجود داشت که همین رخداد‌های گذشته در آینده نیز تکرار می‌شوند و مخاطب می‌تواند با مقایسه رویکردهای اتخاذشده و نتایج آن‌ها تجربه‌اندوزی کند (به‌عنوان نمونه ر. ک: زرین‌کوب، ۱۳۸۹: ۱/۷۴؛ میرخواند، ۱۳۳۸: ۱/۱۱؛ مرعشی، ۱۳۶۴: ۱/۷).

۵. ارزیابی برخی مصادیق مورد مناقشه با کمک معیار «حیث التفاتی»

کتب معجم، تراجم، فرهنگنامه‌ها (تواریخ محلی دینی) و طبقات، از جمله گونه‌هایی هستند که به‌نظر می‌رسد متفاوت از متون تاریخ‌نگارانه باشند. اگرچه تاریخ‌نگاری در سده‌های نخستین هجری، پیوند عمیقی با حدیث داشت، کم‌کم خود را از زیر سلطه این دانش

۱. آنچه امروزه، تاریخ یا تاریخ به‌مثابه یک رخداد (History as Event) نامیده می‌شود.

۲. کم و کیف تاریخ‌نگاری امروز، خارج از موضوع این مقاله است.

رهانید؛ اما دانش حدیث و گونه‌های معجم، طبقات و تراجم، دارای پیوندی ناگسستنی بوده و این ارتباط تنگاتنگ، موجب ایجاد حیث‌التفاتی تقریباً یکسان و نتیجتاً تولید متون مشابهی شد. برای روشن‌تر شدن بهتر این موضوع باید به تحلیل بیشتر ماهیت التفات تاریخی پرداخت تا بتوان چرایی تمایز این گونه‌ها از متون تاریخ‌نگارانه را روشن کرد:

تاریخ‌نگاری پیشامدرن چه در سنت اسلامی و چه در سنت غربی، ماهیتی اجتماعی- هویتی داشته است؛ یعنی تاریخ، همیشه تاریخ اجتماعی از انسان‌هایی بوده است که به‌طور نسبی، از عضویت در این اجتماع یا به عبارت دیگر، از این هویت مشترک آگاهی داشته‌اند. گزاره‌هایی که پژوهشگران حوزه فلسفه تاریخ و تاریخ‌نگاری در توصیف ماهیت تاریخ به کار برده‌اند، گویای همین خصلت است:

وقتی گروهی از مردم با هم زندگی می‌کنند... کل یکپارچه‌ای را تشکیل می‌دهند... همین که از این کل آگاه می‌شوند، معمولاً تواریخ خودشان را می‌گویند... تا آنجا که آن‌ها به داشتن هویتی جداگانه آگاه‌اند، ممکن است به‌عنوان عناصری در آن حوزه تاریخی نگریسته شوند... (استنفورد، ۱۳۸۴: ۲۹۲).

کالینگوود، خالدی و عبدالعزیز الدوری نیز تلقی مشابهی از ماهیت تاریخ‌نگاری پیشامدرن غربی و اسلامی ارائه کرده‌اند (کالینگوود، ۱۳۸۵: ۴۴ و ۴۵؛ Khalidi, 1994: 34؛ عزیزی، ۱۳۸۸: ۴۲)؛ بنابراین می‌توان این گونه استنتاج کرد که التفات تاریخی، التفات اجتماعی است و با خود آگاهی هویتی رابطه دارد. شناخت این بُعد از التفات تاریخی از این جهت، مهم است که تمایز آن را با التفات‌های غیرتاریخ‌نگارانه به‌خوبی نشان می‌دهد.

برخی از محققان نیز متوجه این نکته شده؛ ولی آن را در عبارات متفاوتی بیان کرده‌اند. آنان اشاره نموده‌اند که مورخان برخلاف فقها یا محدثان یا نگارندگان جُنک‌ها، رخدادهای را نه به‌خاطر اهمیتی که در منظومه فقهی، حدیثی یا بلاغی آن‌ها داشته‌اند؛ بلکه به‌خاطر خود آن‌ها برمی‌گزینند (Humphreys, 1991: 115; Khalidi: 1994: 81 and 85). درباره گزاره فوق، این پرسش مطرح می‌شود که این برگزیدن رخدادهای به‌خاطر خود آن‌ها به چه معناست و اگر ارزش رخدادهای در کاربرد آن‌ها در فقه یا حدیث نبوده، پس مورخ بر

چه اساسی رخدادهای را ارزش‌گذاری و گزینش می‌کرده است. در اینجا توضیحات سطوری بالا راهگشا خواهد بود. معیار اصلی گزینش یک رخداد تاریخی از سوی مورخ، احراز اثرگذاری و اهمیت آن برای یک اجتماع انسانی بوده است. اگرچه در متون الگویی تاریخ‌نگاری نیز گزینش، یک کار انفرادی بوده و از جانب فرد (مورخ) صورت می‌گرفته و پیش‌فهم‌ها و پیش‌وضع‌های این فرد (مورخ) نیز در گزینش یا عدم گزینش یک رخداد، مؤثر بوده است، نهایتاً معیار اصلی گزینش یک رخداد تاریخی از سوی مورخ، احراز اثرگذاری و اهمیت آن برای اجتماع انسانی بوده است. شاید با کمی مسامحه بتوان مورخ را فردی در نظر گرفت که به نمایندگی از گروهی از افراد جامعه، اهمیت یک رخداد را می‌سنجیده و آن را برحسب اینکه برای این گروه، واجد اهمیت بوده، برمی‌گزیده است؛ اما چنانچه محتوای آثار غیرتاریخ‌نگارانه نگریسته شود، مشخص می‌شود مضامین این متون، بسیار مشابه یکدیگر بوده و با التفاتی مشابه گزینش شده‌اند که متفاوت با التفات متون تاریخ‌نگارانه است.

در این آثار، ضوابط گزینش و چیدمان مطالب، اصولاً طراحی شده‌اند که اطلاعات ضروری برای نقد حدیث را فراهم کنند. در آثار موردبحث به مطالبی همچون نام، کنیه، نام پدر، نسبت مکانی (اینکه راوی اهل کجا است)، شاگردان، مشایخ و نهایتاً سال فوت شخص اشاره شده است. حیث التفاتی و اهمیت گزینش این مطالب در چیست؟ اهمیت این مطالب در چهارچوب ساختار علم حدیث، قابل فهم است؛ بدین دلیل که تعداد راویان حدیث، ده‌ها هزار نفر بوده و برخی ثقه و برخی میانه‌حال و عده‌ای ضعیف بوده‌اند؛ پس هویت راویان و ارزیابی آن، بسیار مهم بوده است؛ همچنین جایگاه آن‌ها در نقل روایت و زمان و مکان زیست آن‌ها نیز اهمیت داشته است؛ پس در این آثار، برای پاسخ‌گویی به مسائل فوق، نام و کنیه و اسم پدر و اسم مستعار راوی ذکر می‌شده تا هویت فرد راوی، کاملاً مشخص باشد. اینکه نسبت وی به یک مکان را ذکر می‌نمودند، باعث می‌شد به دلیل تشابه اسمی، او را با شخصی دیگر اشتباه نگیرند. تعدادی از مشایخ و شاگردان راوی ذکر می‌شد تا جایگاه وی در زنجیره راویان و تقدم و تأخر آن‌ها مشخص شود و سال رحلت

نشان می‌داد هر کس پس از این سال ادعا کند که از راوی حدیثی شنیده، در اشتباه است (رایبسون، ۱۳۹۲: ۱۳۹ و ۱۴۱).

چنانچه به کتب غیر تاریخ‌نگارانه مذکور رجوع شود، مشاهده خواهد شد محتوای غالب آن‌ها براساس این شاکله گزینش شده و سامان یافته است؛ مثلاً محتوای کتب فرهنگنامه (تاریخ محلی دینی) بررسی می‌شود. در واقع، بیشینه این آثار، واجد یک مقدمه کوتاه نسبت به حجم کل کتاب است که به قسمت اصلی کتاب منتهی می‌شود. در این قسمت اصلی، همچون دیگر کتب غیر تاریخ‌نگارانه حدیث‌محور، غالباً به زندگینامه‌های محدثان پرداخته شده است؛ با این تفاوت که این محدثان (صحابه و تابعین) به‌نوعی با شهر یا منطقه‌ای خاص رابطه دارند؛ یعنی یا ساکن آن شهر یا منطقه بوده و یا از آنجا عبور کرده‌اند. محتوای این زندگینامه‌ها که بعضاً واجد تاریخ فوت‌اند، همانند کتب معجم و تراجم و طبقات، نام استادان و مراجع و شاگردان و یا حدیثی بوده که صاحب سرگذشته، راوی آن بوده است (ر.ک: رافعی قزوینی، ۱۹۸۷: ۱/۳۵، ۳-۱۶۲؛ حاکم، ۱۳۷۵: ۱/۲۱۴؛ ابونعیم، ۱۹۳۱: ۱/۱۴؛ سهمی، ۱۹۸۷: ۱/۴۴؛ واعظ بلخی، ۱۳۵۰: ۱/۱۵، ۱۷ و ۳۹؛ ابوالشیخ، ۱۹۹۲: ۱/۲۰۰-۴۳۲)؛ ضمن اینکه گونه‌هایی که معجم نامیده شده‌اند نیز در بردارنده همان جنس اطلاعات حدیثی-رجالی‌ای هستند که بنابر التفات غیر تاریخ‌نگارانه گزینش شده‌اند.^۱ در کتب طبقات‌المحدثین و طبقات‌الفقهاء نیز همین التفات غیر تاریخ‌نگارانه حاکم بوده است (رایبسون، ۱۳۹۲: ۱۳۶)؛ پس این گونه از کتب طبقات، آثاری با التفات و کارکردی مشابه با آثار غیر تاریخ‌نگارانه هستند. برآورد روزنتال از ماهیت این آثار نیز مؤید همین تلقی است (روزنتال، ۱۳۶۵: ۱/۱۱۲). رایبسون هم که برخی گونه‌های کتب طبقات را گونه‌ای از متون تاریخ‌نگارانه تلقی کرده، بر ارتباط تنگاتنگ و عمیق این آثار با دانش حدیث، صحه گذاشته و گفته است: «طبقات جز پیوند تکوینی‌ای که با نقد حدیث داشت، ارتباطی تنگاتنگ هم با نهادهای محدثان پیدا کرده

۱. در کتب معجم، چیدمان مطالب براساس نظم الفبایی بوده و حتی از توالی زمانی تلویحی که رایبسون معتقد است در برخی کتب طبقات وجود دارد، تهی است و رایبسون نیز این گونه آثار را خارج از جرگه متون تاریخ‌نگارانه قرار می‌دهد.

بود؛ ضمن اینکه به کارکردهای اجتماعی کتب طبقات، اهمیت آنها برای مذاهب فقهی و ارتباط این آثار با نظامیه‌ها نیز پرداخته است (راینسون، ۱۳۹۲: ۱۴۵ و ۱۸۱). کتب تراجم‌نگاری و به‌ویژه کتب تراجم‌نگاری فقها نیز دارای همین ایرادند و حتی راینسون نیز این‌گونه تراجم را بیرون از دایره متون تاریخ‌نگارانه قلمداد کرده و گفته است: «... تراجم‌نگاری فقها... قرابت زیادی با تاریخ‌نگاری نداشت... آثار مربوط به طبقات فقها بیشتر به کتاب پاپ‌ها نزدیک است تا به تاریخ‌نگاری» (همان: ۱۳۹ و ۲۴۲). او همچنین در قالب گزاره‌هایی که با تلقی پیشین وی از کتب طبقات تناقض دارد، اذعان می‌کند: «به نظر می‌رسد طبقات‌نگاری، یک گونه اصلی نیست و ذیل دیگر گونه‌های تاریخ‌نگاری قرار می‌گیرد و در برخی جنبه‌ها با رفتار ویژه مسلمانان در ذکر زنجیره نقل گزارش‌های تاریخی و شرعی، پیوندی نزدیک دارد» (همان: ۱۰۲).

البته کتب طبقات، تنها محدود به آثار طبقات‌الفقها یا طبقات‌المحدثین نمی‌شوند و گونه‌هایی از طبقات هستند که به گروه‌های اجتماعی و فکری دیگری تعلق دارند؛ اما در هر کدام از این گونه‌ها نیز گزینش محتوا و مضامین، تابع مقتضیات و ضوابط فکری گروهی است که طبقات به آنها تعلق دارد؛ مثلاً اگر گزینش مطالب و مضامین کتب طبقات فقها و محدثان تحت تأثیر علم حدیث بوده، در طبقات‌الصوفیه نیز چرایی گزینش محتوای این آثار، تحت الشعاع آموزه‌ها و انگاره‌های صوفیانه واقع شده است (خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۴۱: ۱۸۱).

به این دلیل که کتب اموال و خراج، دربردارنده مضامینی تاریخی همچون فتوحات صدر اسلام بوده‌اند، بررسی ماهیت این آثار، موضوعی بغرنج است.

در دوران گذار و بنابر اقتضائات این دوران، الثقات کتب مزبور به گذشته، متفاوت از الثقات مورخانه بوده است. سلوک سیاسی و سیره پیامبر و خلفای نخستین در سرزمین‌ها و شهرهای فتح‌شده درباب مسائل گوناگون جهاد و تعامل با اهل کتاب، مسائل خراج و مالیات و نظام مالی و همچنین شناخت شئون فتوح از نظر صلح آمیز یا قهرآمیز بودن آنها مسائلی بودند که به آنها پرداخته می‌شد تا سیاست و رویه مناسب درخصوص مقررات مالی این سرزمین‌های تازه فتح‌شده اتخاذ شود (عزیزی، ۱۳۸۸: ۴۴). برخی مؤلفان این

آثار، خود نیز صریحاً به مسئله، انگیزه و کارکرد اداری، سیاسی و حقوقی آثارشان اشاره کرده‌اند (ابویوسف، ۱۳۵۲: ۱/ ۱-۳؛ ابو‌عبید، ۱۴۰۸/ ۱۹۸۸: ۲/ ۱ و ۳؛ شولر، ۱۳۹۳: ۲۵۳). ضمن اینکه این گونه مضامین در این آثار، در کنار موضوعات فقهی دیگری قرار گرفته‌اند که مجموعاً یک مجموعه فقهی - حقوقی را در کنار هم شکل داده‌اند و اگر هم به رخدادی تاریخی اشاره شده، بنابر ضرورت استخراج احکام بدان استشهاد شده است (ر.ک: ابو‌عبید، ۱۴۰۸/ ۱۹۸۸: ج ۱؛ داوودی، بی تا: ج ۱؛ قدامة بن جعفر، ۱۳۷۰: ج ۱؛ ابویوسف، ۱۳۵۲: ج ۱؛ ابن آدم، ۱۳۴۷/ ۱۹۲۸: ج ۱؛ ابن زنجویه، ۱۴۰۶/ ۱۹۸۶: ج ۱). برخلاف حیث‌التفاتی نویسندگان مزبور، التفات مورخ و نتیجتاً گزینش رخدادهای فتوح به دلیل اهمیتی بود که رخدادهای فتوح برای جامعه مسلمانان و هویت آنان داشت. دلیل دیگری که می‌تواند مؤید تعلق کتب اموال به مجموعه فقه و عدم تعلق آن به متون تاریخ‌نگارانه باشد، جذب و ادغام این آثار در کتب جامع فقهی و عدم استمرار آنها به عنوان متون تاریخ‌نگارانه است (ابن قاسم، ۱۳۲۳: ۶/ ۲۰۲ و ۳۲۸؛ شبانی، ۱۴۳۳: ۱/ ۱-۳؛ بخاری، ۱۳۱۵: ۴/ ۲۲۱).

۶. نتیجه‌گیری

با برشمردن نمونه‌هایی فراوان از آشفستگی و اختلاف نظر، چه در آثار قدما و چه در میان تألیفات محققان معاصر نشان داده شد درباره مفهوم و مصادیق متون تاریخ‌نگارانه، ابهام اساسی وجود دارد.

برخی دلایل تاریخی سبب شد تا معیار موضوع به تنهایی پاسخ‌گوی تبیین مفهوم متن تاریخ‌نگارانه و تمایز مصادیق آن نباشد؛ دلایلی همچون پشت‌سر گذاشتن دوران گذار که در آن، تلقی‌های بعضاً ناهمسازی از لفظ تاریخ و تاریخ‌نگاری، موجب پدید آمدن گونه‌های نوشتاری متباینی شد؛ همچنین در این دوران، مفهوم و اهمیت سنت و نیاز به تکوین نهادهای حکومتی و حقوقی، موجب اختلاط در موضوعات برخی گونه‌های نوشتاری معطوف به گذشته شد؛ به همین دلیل، به کارگیری عوامل دیگری همچون حیث‌التفاتی، ضروری تلقی شد؛ هرچند بنابر مبانی فلسفه علم معاصر، با تداخل هرچه بیشتر حوزه‌های معرفتی، در بسیاری از موارد، موضوع به تنهایی بیانگر تمایز این گونه معارف

نیست و از حیث التفاتی بهره گرفته می‌شود. در باب مفهوم این مقوله نیز می‌توان به اختصار این‌گونه توضیح داد که حیث التفاتی، مفهومی پدیدارشناسانه و حاکی از التفاتی (قصدمند) بودن کنش‌های انسانی است. در این پژوهش، از تعبیری از این اصطلاح، یعنی مفهوم و رابطه معرفت و حقیقت در ذهن پژوهشگر بهره گرفته شد.

در حیث التفاتی مورخ، واقعیت یا تاریخ به مثابه رخداد، پیوسته و واحد تلقی می‌شود و بر همین اساس نیز بحث تجربه و عبرت، واجد موضوعیت پنداشته می‌شود. مورخ با نمایاندن پیوستگی میان رخدادها می‌توانست مدعی انتقال تجربه پیشینیان باشد؛ لذا بازنمایی رخداد به نحوی که بازتابنده این پیوستگی و وحدت باشد، مترادف با تبیین و توجیه مسئله پژوهش شد؛ پس پرسش محوری مورخ، کشف چگونگی وقوع رویدادهای گذشته و پاسخ در روایت آن، نهفته بود؛ بنابراین، حصول واقعه تاریخی به کمک روایت به معنای حصول معرفت تاریخی نیز تلقی شد.

همچنین برخی گونه‌های متون تاریخ‌نگارانه به عنوان متون الگو برگزیده شدند که هم برسر تلقی آنان به عنوان متون تاریخ‌نگارانه، اجماعی نسبی وجود دارد و هم از پایداری و استمرار زمانی برخوردارند. کیفیت حیث التفاتی در این متون الگو بیانگر آن است که التفات تاریخی از ماهیتی اجتماعی - هویتی برخوردار بوده که گزینش موضوعات و مضامین تاریخی، تحت الشعاع این ماهیت صورت می‌گرفته است؛ بنابراین، گزینش محتوای آثار تاریخی برای قرار گرفتن در منظومه‌ای فقهی، حدیثی یا ادبی و برآوردن نیازهای این رشته‌ها نبوده است.

کتب تراجم، معجم، تواریخ محلی دینی (فرهنگنامه‌های زندگینامه‌ای) و برخی گونه‌های طبقات به لحاظ معیار حیث التفاتی، متعلق به حوزه علوم حدیث بوده‌اند. کتب اموال و خراج نیز با التفات و رویکرد پاسخ‌گویی به مسائل مالی و اداری حاکمیت اسلامی تدوین می‌شدند.

منابع

- آرام، محمدباقر (۱۳۸۶). *اندیشه تاریختاری عصر صفوی*. تهران: امیر کبیر.
- آئینه‌وند، صادق (۱۳۷۷). *علم تاریخ در گستره تمدن اسلامی*. ج ۱. چ ۱. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ابن آدم، یحیی (۱۳۴۷/۱۹۲۸). *الخراج*. به کوشش احمد محمد شاکر. قاهره: بی‌نا.
- ابن زنجویه، حمید بن مخلد (۱۴۰۶ ق / ۱۹۸۶ م). *کتاب الاموال*. به کوشش شاکر ذیب فیاض. ریاض: مرکز الملک فیصل.
- ابن قاسم، عبدالرحمان (۱۳۲۳ ق). *المدونه الکبری*. قاهره: بی‌نا.
- ابن ندیم، محمد بن اسحاق (۱۳۴۶). *الفهرست*. ترجمه م. رضا تجدد. بی‌جا: بی‌نا.
- ابوالشیخ، ابومحمد عبدالله بن محمد (۱۹۹۲ م). *طبقات المحدثین باصفهان و الواردین علیها*. ج ۱. ط ۲. دراسة و تحقیق عبدالغفور عبدالحق برالبوشی. بیروت: مؤسسه الرساله.
- ابوعبید، قاسم بن سلام (۱۴۰۸ ق / ۱۹۸۸ م). *الاموال*. ج ۱. تحقیق محمد خلیل هراس. بیروت: دارالفکر.
- ابونعیم، حافظ (۱۳۷۷). *ذکر اخبار اصفهان*. ترجمه نورالله کسای. ج ۱. چ ۱. تهران: سروش.
- _____ (۱۹۳۱). *ذکر اخبار اصفهان*. تصحیح اسون ددرینگ. لیدن: بی‌نا.
- ابویوسف، یعقوب بن ابراهیم (۱۳۵۲). *کتاب الخراج*. ج ۱. قاهره: بی‌نا.
- استنفورد، مایکل (۱۳۸۴). *درآمدی بر تاریخ پژوهی*. ترجمه مسعود صادقی. ج ۱. چ ۱. تهران: سمت.
- _____ (۱۳۸۷). *درآمدی بر فلسفه تاریخ*. ترجمه احمد گل محمدی. ج ۱. چ ۳. تهران: نشر نی.
- بخاری، محمد (۱۳۱۵). *صحیح*. ج ۴. استانبول: بی‌نا.

- تهانوی، محمداعلی بن علی (۱۹۶۷ م). **کشف اصطلاحات الفنون**. تصحیح محمد وجیه، عبدالحق و غلام قادر. تهران: مکتبه خیام.
- چالمرز، آلن ف. (۱۳۷۴). **چیستی علم: درآمدی بر مکاتب علم‌شناسی فلسفی**. ترجمه سعید زیباکلام. ج ۱. چ ۱. تهران: علمی و فرهنگی.
- حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله (۱۳۶۰-۱۳۶۲). **کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون**. گردآوری محمد شرف ال. استانبول: وكالة المعارف الجلیله.
- حاکم نیشابوری، ابو عبدالله (۱۳۷۵). **تاریخ نیشابور**. تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی. ترجمه محمد بن حسین خلیفه نیشابوری. ج ۱. چ ۱. تهران: نشر آگه.
- حضرتی، حسن (۱۳۸۱). **تأملاتی در علم تاریخ و تاریخ‌نگاری اسلامی: گفت‌وگویی با دکتر سید هاشم آقاجری، دکتر غلام حسین زرگری نژاد، دکتر عطاءالله حسینی**. ج ۱. تهران: نقش جهان.
- خلیفه، مجتبی (۱۳۹۲). «نکاتی درباره تاریخ‌نگاری ایران در دوره اسلامی». **کتاب ماه تاریخ و جغرافیا**. س ۱۷. ش ۱۸۲. صص ۱۹-۲۱.
- خواجه عبدالله انصاری، شیخ الاسلام ابواسماعیل عبدالله هروی (۱۳۴۱). **طبقات الصوفیه**. تصحیح عبدالحی حبیبی قندهاری. کابل: بی‌نا.
- خوارزمی (کاتب)، محمد بن احمد بن یوسف (۱۳۴۷). **مفاتیح العلوم**. ترجمه حسین خدیو جم. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- خیراندیش، عبدالرسول (۱۳۸۰). «صورت‌شناسی تاریخ‌های محلی». **کتاب ماه تاریخ و جغرافیا**. س ۴. ش ۱۰ و ۱۱. صص ۳-۳۱.
- دارتیک، آندره (۱۳۷۳). **پدیدارشناسی چیست؟**. ترجمه محمود نوالی. تهران: سمت.
- داوودی، احمد بن نصر (بی‌تا). **الاموال**. تحقیق سراج محمد احمد سراج و علی جمعه محمد. ج ۱. قاهره: دارالسلام.

- دولتشاه سمرقندی (۱۳۸۲). **تذکرة الشعراء**. به‌اهتمام و تصحیح ادوارد براون. ج ۱. تهران: اساطیر.
- رایبسون، چیس اف. (۱۳۸۹). **تاریخ‌نگاری اسلامی**. ترجمه مصطفی سبحانی. تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.
- _____ (۱۳۹۲). **تاریخ‌نگاری اسلامی**. ترجمه محسن الویری. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی.
- رافعی قزوینی، عبدالکریم بن محمد (۱۹۸۷ م). **التدوین فی اخبار قزوین**. ضبط نصّه و حقق متنه الشیخ عزیزالله العطاردی. ج ۱. بیروت: دار الکتب العلمیه.
- روزنتال، فرانتس (۱۳۶۵). **تاریخ تاریخ‌نگاری در اسلام**. ترجمه اسدالله آزاد. ج ۱. مشهد: آستان قدس رضوی.
- _____ (۱۳۶۸). **تاریخ تاریخ‌نگاری در اسلام**. ترجمه اسدالله آزاد. ج ۲. مشهد: نشر آستان قدس رضوی.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۹). **تاریخ در ترازو: درباره تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری**. تهران: امیرکبیر.
- زینلی، بهمن (۱۳۹۱). **نقد و بررسی تاریخ‌نگاری محلی ایران از سال ۶۵۶ تا ۱۳۵۱ هـ.ق / ۱۲۵۸ تا ۱۷۲۲ م.:: از سقوط بغداد تا پایان صفویه**. رساله دکتری رشته تاریخ، گرایش اسلام. دانشگاه اصفهان.
- سبکی، تاج‌الدین ابی‌نصر عبدالوهاب بن تقی‌الدین (بی‌تا). **طبقات الشافعیة الکبری**. مصر: المطبعة الحسینیة.
- سجادی، سید صادق و هادی عالم‌زاده (۱۳۷۵). **تاریخ‌نگاری در اسلام**. ج ۱. چ ۱. تهران: سمت.
- سزگین، فؤاد (۱۳۸۰). **تاریخ نگارش‌های عربی**. ترجمه و تدوین مؤسسه نشر فهرستگان. ج ۱. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

- سو کولوفسکی، رابرت (۱۳۸۷). «*حیث التفاتی چیست و چرا مهم است؟*». ترجمه احمد امامی. *مجله ذهن*. س ۸، ش ۳۴-۳۵. صص ۶۹-۸۰.
- سهمی، حمزة بن یوسف (۱۹۸۷ م). *تاریخ جرجان*. تحت مراقبه محمد عبدالمعیدخان. ج ۱، ط ۴. بیروت: عالم الکتب.
- شاکری، سید محمد تقی (۱۳۸۹). *حیث التفاتی و حقیقت علم در پدیدارشناسی هوسرل و فلسفه اسلامی*. قم: بوستان کتاب.
- شولر، گریگور (۱۳۹۳). *شفاهی و مکتوب در نخستین سده‌های اسلامی*. ترجمه نصرت نیل ساز. تهران: حکمت.
- شیبانی، محمد بن حسن (۱۴۳۳ ق). *الأصل*. بیروت: دار ابن حزم.
- صیامیان، زهیر (۱۳۹۳). «*طرحواره‌ای نظری درباره مسئله کاربرد پژوهش‌های تاریخی*». *فصلنامه مطالعات علوم تاریخی خوارزمی*. س ۲، ش ۲. صص ۷۴-۸۶.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۷۵). *تاریخ طبری یا تاریخ الرسل و الملوک*. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: اساطیر.
- عزیزی، حسین (۱۳۸۸). *نقد و بررسی منابع تاریخ‌نگاری فتوح اسلامی ایران در سه قرن اول هجری*. رساله دکتری رشته تاریخ، گرایش اسلام. دانشکده ادبیات و علوم انسانی. دانشگاه اصفهان.
- فخر رازی، محمد بن عمر (۱۳۴۶). *جامع العلوم یا حقایق الانوار فی حقایق الاسرار، معروف به کتاب ستینی*. به کوشش محمد حسین تسیحی. تهران: کتابخانه اسدی.
- قدامه بن جعفر، کاتب بغدادی (۱۳۷۰). *کتاب الخراج*. ترجمه حسین قرچانلو. تهران: البرز.
- قنوت، عبدالرحیم (۱۳۸۷). *نقد و بررسی تاریخ‌نگاری محلی ایران در دوره اسلامی تا سده هفتم ق*. رساله دکتری رشته تاریخ، گرایش اسلام. دانشکده ادبیات و علوم انسانی. دانشگاه اصفهان.

- کالینگوود، رابین جرج (۱۳۸۵). **مفهوم کلی تاریخ**. ترجمه علی اکبر مهدیان. تهران: نشر اختران.
- مرعشی، سید ظهیرالدین بن سید نصیرالدین (۱۳۶۴). **تاریخ گیلان و دیلمستان**. تصحیح منوچهر ستوده. ج ۱. چ ۲. تهران: اطلاعات.
- منصوربخت، قباد (۱۳۹۲/۱۱/۳۰). «مناظره‌ای در باب کاربست نظریه‌های رایج علوم انسانی در مطالعات تاریخی». بخش دوم. **سایت فرهنگ امروز**.
<<http://farhangemrooz.com/news/12391/>>
- موسی‌پور، ابراهیم و مرتضی نورایی (۱۳۹۱). «سویه‌های تاریخ محلی». **کتاب ماه تاریخ و جغرافیا**. س ۱۶. ش ۱۶۸. صص ۴-۱۷.
- میرخواند، محمد بن خاوندشاه (۱۳۳۸). **روضه‌الصفاء فی سیره الانبیاء و الملوک و الخلفاء**. ج ۱. تهران: خیام پیروز.
- واعظ بلخی، ابوبکر (۱۳۵۰). **فضایل بلخ**. تصحیح عبدالحی حبیبی. ترجمه عبدالله بن محمد بن محمد. ج ۱. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- واقدی، محمد بن عمر (بی‌تا). **الردة مع نبذة من فتوح العراق و ذکر المثنی بن حارثة الشیبانی**. تصحیح یحیی وهیب جبوری. بیروت: دار الغرب الاسلامی.
- هوسرل، ادموند (۱۳۷۲). **ایدئ پدید‌شناسی**. ترجمه عبدالکریم رشیدیان. تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- Humphreys, Stephen (1991). *Islamic History: A Framework for Inquiry*. Princeton University Press.
- Khalidi, Tarif (1994). *Arabic Historical Thought in the Classical Period*. Cambridge University Press.